

## زندگی، شخصیت و مکتب صدرالمتألهین

تسمت شانزدهم

### استاد سید محمد خامنه‌ای

بدانوسيله اسلام را از گزند نفوذ اديان ديگر محفوظ نگاهداشت و محقق ثانی و شیخ بهاء که سبب تقویت حکومت شیعی گردیدند.

برخی دیگر برای بهره‌برداری بسود مستضعفان و مظلومان جامعه که همواره در زیر فشار امراء و درباریان و قتل و هتک سلاطین بودند مانند میرداماد و شیخ بهائی و بیشتر علما در دورانه‌های مختلف؛ برخی دیگر برای راهبردن صحیح حکومت و رایزنی بجا و بموقع، برای جلوگیری از هواپرستی شاهان و بی‌اعتنائی آنان به مصالح عامه مردم مانند ابن سینا و اکثر حکیمان روزگار؛ که این شیوه در ایران باستان و دوران مغان (حکام واقعی زمان پادشاهان قدیم ایران) معمول بود و همواره حکمت چنین اقتضا می‌کرده است.

یکی از نمونه‌های قابل بررسی که اهداف فقها را در تقرب به سلاطین نشان می‌دهد انگیزه و عقیده سید ابن طاووس فقیه و محدث و زاهد و قدیس راستین در اینباره است که زندگی و احوال او معروف می‌باشد. وی در یکی از نوشته‌هایش که در حکم وصیتنامه به فرزندش سید محمد می‌باشد - و فیض آنرا شرح کرده و گویی آنرا دستور العمل زندگی خود می‌دانسته - می‌نویسد:

«و اعلم یا ولدی! ان اصعب المخالطات مخالطة العصاة، سواء اكانوا ولاية او غير ولاية...» الی آخر فصل. وی در این نصیحت به فرزندش می‌گوید: «دشوارترین همزیستیها، همزیستی با سرکشان [از آئین و فرمان الهی] است چه فرمانروایی داشته یا نداشته باشند، اگر همزیستی با آنها بر اساس مخالفت باطنی با آنان و بقصد نصیحت و ارشاد آنان نباشد... وقتی فرمانروایی از اینگونه به انسان نیکی می‌کند ناگزیر محبت او بر دل می‌نشیند. این محبت چگونه با محبت به خدا سازگار است؟ محبت فرمانروایان بیشتر از سودی که می‌رساند زیان اخروی دارد.»

سپس می‌نویسد: «روزی به یکی از وزرا نوشتم: چگونه می‌توانم برای حوائج خود و دیگران به تو نامه بنگارم و حال آنکه بحکم الهی باید از بقاات در آن مقام بیزاری جویم؟! و مکلفم که پیش از رسیدن نامه بدستم

اقامت فیض در اصفهان که نوعی اجبار سبب آن شده بود، بر خلاف طبع و میل طبیعی او بود و باصطلاح، عملی «قسری» و غیر طبیعی بحساب می‌آمد، و چون نوعی ضرورت را پیش رو داشت «حکم ثانویه» در اصطلاح فقها را به خاطر می‌آورد که بمحض از بین رفتن «اجبار» و تمام شدن دوران «ضرورت» بایستی به وضع نخستین باز می‌گشت و فیض همین کار را کرد.

وی علاوه بر آنکه بسبب طبع گوشه گیر خود به منصب امامت جمعه اصفهان راغب نبود، با اطلاعی که از وضع روحانیون درباری و دنیاپرست آنجا داشت هرگز راضی به این کار نمی‌شد ولی همانگونه که خود وی نوشته است «... زیرا ترویج دین را منظور داشتم...» ترویج اسلام واقعی و نشان دادن چهره روحانیت راستین و وظیفه‌ای بود که بر همه آن موانع غالب می‌آمد و ایمان قوی فیض، سرانجام، به پذیرفتن آن منصب عالی روحانی و اجتماعی ناگزیر گردید.

یکی از پدیده‌های شگفت تاریخ علم و روحانیت نزدیک شدن برخی از فقها و عرفا و حکمای وارسته و زاهد به دربارها و دستگاههای حکومتی است؛ ابن سینا و خواجه نصیرها، علامه حلی و محقق ثانی و شیخ بهائی و صدها مانند آنها که از جمله آنها یکی همین فقیه و حکیم عارف موضوع این نوشتار یعنی ملامحسن فیض است که برغم بی‌اعتنائی و بی‌اعتقادیشان به حکام و شاهان، وزارت و خدمت در زمان آنان را می‌پذیرفتند و این خود نوعی تناقض رفتاری بحساب می‌آید. اما با دقت و تدبر می‌توان به رمز آن رسید که گاهی در نوشته‌ها و آثار آنان مذکور افتاده است.

این وارستگان بیزار از حکام بچند دلیل به این ریاضت تن می‌دادند، عده‌ای برای تأیید دین اسلام یا مذهب تشیع همچون علامه حلی که تقریبش به خان مغول سبب رواج تشیع در زمان حاکم مغول شد و خواجه نصیر الدین

آرزوی عزل ترا داشته باشم!». وی در همان کتاب اشاره می‌کند که معاشرت او با فرمانروایان پیش از آن روز، بدلیل استخاره بوده است و این می‌رساند که چگونه در این افت و خیز باحکام - که حتی هدف آن حفظ مصلحت اسلام و مذهب و مصالح مسلمین بوده - تردید و بیمیلی قلبی داشته‌اند و شرکت در این معاشرتها را با ریاضت و عذاب روحی انجام می‌داده‌اند.

فیض، این وصیتنامه را تدوین و شرح کرده، گویی آنرا همچون وصیتنامه خود به فرزندش که نام او نیز محمد بوده (محمد علم الهدی) سپرده و گویی بتمامه آنرا بعین قبول و رضا پذیرفته و برنامه زندگی خود می‌دانسته است. وی نیز یکنوبت ازداد شاه صفی گریخته و دعوت او را به اصفهان و نشست بر منصب شیخ الاسلامی یا امامت

جمعه و جماعات پایتخت رد کرده بود و در نوبت دیگر (سال ۱۰۶۵) که شاه عباس دوم از وی با کمال احترام و اعظام دعوت نمود نیز ببهانه اینکه «چون اکنون دارای دارائی و مال و منال و همانند خوانین و امرا شده و دیگر آن قلب بدون هوئی و هوس جوانی را ندارد و شایسته مقام امامت

نماز نیست، معذور است و نمی‌تواند این دعوت را بپذیرد»، دعوت شاه را نپذیرفت؛ اگر چه سرانجام به اصفهان آمد و پیداست که در فشار ظاهری شاه و فشار باطنی احساس تکلیف شدید شرعی و الهی بوده و آنرا پذیرفته است.

نامه اول شاه می‌تواند نمایه‌ای از شرایط و اوضاع آن زمان باشد - متن نامه این است:

«حکم جهان مطاع شد آنکه: افادت و افاضت پناه فضائل و کمالات، دستگاه حقایق و معارف آگاه، زبده و ایافتگان دین مبین، عمده و ارسیدگان مراتب حق و یقین؛ جامع المعقول و المنقول مولانا محمد محسن، بعنایت بیکران خسروانه مستمال بوده، بدانند که: چون پاسداری شکر هر چیز بازای انعام منعم، و وجوب ایقان تحمید در خور اکرام مکرم می‌باشد... از اینقرار بر گروهی که از درگاه عنایت کریم مطلق باعطای گوهر گرانبهای مذهب حق ائمه اثنی عشر و فرمانروای نوع بشر... اختصاص یافته باشند رعایت این معنی بیشتر از دیگران لازم، و مراعات آن، فرض و متحتم است و چنانچه این فرقه والا و طبقه معلاً مشغول الذمه این واجب الاداء می‌باشند، بر واقفان رموز عرفان

و عارفان معارج ایقان نیز در مذهب دینداری و کیش تیغظ و بیداری، فرض عین و عین فرض است که معاضدت حارسان عقود شریعت و حافظان گوهر نوامیس امت نمایند؛ و لله الحمد و المنه، که نواب کامیاب همایون ما از آغاز طلوع نیر عظمت و اقبال... بمعاونت تأیید حضرت رحمان و خالق زمین و آسمان مراعات امور دین و سلوک مالک یقین منظور نظر می‌باشد.

در این وقت که تقویت این مرام و استحصال این کلام بر سوائف ایام رجحان دارد و مطمح نظر والا و مرکوز خاطر معلا آنست که به نماز جماعت، که در حقیقت ادای دین واجبیه بشهادت عدول مؤمنین است، قیام نمایند؛ می‌باید که چون بر فرمان واجب الإذعان اطلاع نمایند از روی امیدواری روانه درگاه جهان پناه شده تقدیم این امر شریف را که در حقیقت استرضای فرمانروای صورت و معناست، عمده عبادات و خلاصه طاعات دانند و

یکی از پدیده‌های شگفت تاریخ علم و روحانیت نزدیک شدن برخی از فقها و عرفا و حکمای وارسته و زاهد به دربارها و دستگاههای حکومتی است.

بتوجهات شاهانه مستمال و امیدوار باشد... حاصل نامه آنکه در شرایط کنونی، بر فیض واجب شرعی و عینی و تعیینی است که وظیفه نماز جمعه و جماعت مرکز را عهده دار گردد.

فیض نیز در نامه‌ای در پاسخ می‌نویسد که آنروزگار که در کاشان نماز جمعه می‌گزارد. «جمعیت خاطر و اطمینان باطن» داشته و «هوئی و هوس را یکسو گذاشته ضرور می‌دانسته که در زمان قحط الرجال نماز جمعه بگذارد» ولی اکنون که اوضاع وی به خوانین و امرا همانند است، پسندیده نیست که امام مردم باشد و «بر منبر که مقام انبیاء و اوصیاست بر آمده مردمان را ترغیب بر ترک دنیا نماید و در مسند حکم و فتوا جلوه گر آید».

علاوه برآن، مانع دیگر آنکه عده‌ای از فقها و اهل حدیث بدور از تقوا یا با نماز جمعه و امام آن مخالفت می‌کنند یا خود در یک شهر چندین نماز جمعه بر پا می‌سازند و غرض اصلی از نماز جمعه «که اجتماع و ائتلاف قلوب است امروز بمرتبه‌ای موجب جدائی و افتراق گشته و همگی اتفاق بر نفاق نموده‌اند» و در این غوغا و آشوب اخلاقی او خود را مکلف شرعی به نماز جمعه نمی‌داند.

بتعبیر دیگری از وی: «نمازی که مقتدای آن صاحب این

اوضاع، و اجتماعی که باعث آن این افتراق بوده باشد چه سود تواند داشت و با آن چه حضور تواند بود؟»

«بنابراین مقدمات به خاطر فاتر می‌رسد که اگر رخصت عالی ارزانی شود بدستور سوائف ایام در همان گوشه انزوا و کنج قناعت خزیده... بدعای تزاید ایام دولت اشتغال نماید... با فیضی که در خلوت بستنهایی یابد و جمعیت نمازی که با مردم بیغش گزارد... چون هر کس حاجتی دارد در این درگاه به انجام مقرون می‌گردد این بنده ضعیف امیدوار است که دست رد بر جبین او نگذارند و حاجت او را برآرند»<sup>۱</sup>

گویا اصرار شاه بیش از عذر تراشی و خود داری فیض بوده و او را بیهانه‌هایی به اصفهان می‌برند و هم درباریان و هم یاران خود او پس از مدتها مشورت او را به وجوب عینی آن سمت قانع می‌کنند و وجوب عقلی و شرعی آن کار را بروی محسوس و مسلم می‌سازند و سرانجام تن به امامت می‌دهد و می‌رود آنچه می‌رود.

\* \* \*

با تمام آنچه گذشت و حتی زندگینامه و آثار قلمی او، باز حواشی زندگی این مرد بزرگ، تاریک و مبهم است و جادارد پژوهشگران بدنبال روشنگری زوایای زندگی وی باشند. یکی از ابهامهای تاریخی، مخالفان همزمان او در اصفهان هستند که روشن نیست که فقیه بوده‌اند یا محدث یا صوفی یا متکلم.

از یاد داشتهای زندگی او که بنام شرح صدر از وی باقی مانده بر می‌آید که غالب آنها فقیه و محدث بوده‌اند و خود را زبصلاح در حل مسئله نماز جمعه می‌دانسته‌اند و برخی از فقها و اهل فن و شاید عده‌ای نه فقیه واقعی و نه حدیث‌شناس حقیقی، بلکه مشتق فقیه نما و مسئله‌دان! همچون کاسه و کیسه‌ای حاوی چند اصطلاح و مسئله شرعی و همچون طبل غازی، بلند آواز و میان تهی که در هر زمان در میان عوام الناس فراوانند و راه را بر حق و حقیرستان می‌بندند.

نفوذ هر دو دسته در میان عامه مردم از یکطرف و احترامی که صفویه به علما داشتند از سوی دیگر آنها را در دخالت در امور اجتماعی جری کرده بود و از قرائن بر می‌آید که شاه صفوی از نفوذ کلام آنان هراسناک بوده و با وجود اصرار بر سیاست اقامه نماز جمعه در پایتخت تشیع، در صدد جلب نظر آنان نیز بر می‌آمده و ریزنی آنان را می‌خواست است.

بنظر می‌رسد که شاه صفوی می‌اندیشیده که با حضور عالمی مانند فیض که هم در کمالات علمی و علوم عقلی و نقلی و هم در تهذیب و کمال نفس سرآمد و مقبول عام

است، و هم از شهری غیر از اصفهان به آنجا می‌آید می‌تواند تفرقه آراء و اختلاف اهواء فقها و محدثان و اخباریون شهر را بر طرف سازد و بهر صورت از یکسو رقابت آنان با یکدیگر و ازسوی دیگر اختلاف بظاهر مبنائی و علمی آنان را به کناری بگذارد، و تا حدودی بسیار در این کار موفق می‌گردد، اگر چه بگفته فیض، سرشت زشت عده‌ای از آن دنیا پرستان - که امروز در آن جهان به عقوبت کردار خود گرفتارند - آرام نمی‌نشست و پنهان و آشکار فتنه و فساد بر می‌انگیخت.

فیض خود معارضان خود و نماز جمعه را چند گونه یافته و به چهار دسته تقسیم نموده و در کتاب خود آورده است گونئی می‌خواسته علاوه برنگاشتن زندگینامه خود پیریا و بیحاشیه و گزاف یا افترا محیط اجتماع علمای آنروزگار را نیز بنویسد تا قاضی تاریخی و قضاوت‌مندان دیگر نمادند او در اصفهان و نپذیرفتن سمت امامت را نشانه ضعف و بی‌ایمانی و احساس وظیفه و عمل به مسئولیت نکردن او ندانند.

وی در آنجا علمای معاصر و مقیم در پایتخت را بر این چهار گروه تقسیم نموده:

دسته اول دنیا پرستان و طالبان ریاست و مدعیان اجتهاد که حتی نماز جمعه را بوجهی واجب می‌دانستند ولی بسبب اغراض شخصی و تعارض فیما بین، به اطراف شهر می‌رفتند و در آنجا تفرقه افکنانه نماز جمعه اقامه می‌کردند، کسانی که دین و مصلحت اسلام و مسلمین را به مصلحت شخصی و گروهی می‌فروختند و بتعبیری قیصریه‌ای را برای دستمالی بآتش می‌زدند.

دسته دوم آگاهانه ولی از روی بغض و سرکشی به حکم اسلام عکم مخالفت با وجوب نماز جمعه را برداشته و مردم را از شرکت در نماز منع می‌کردند و تیشه به ریشه می‌زدند.

دسته سوم عالم‌نمایانی که همچون توبره‌ای از دانش، نه علم که شبه علم را با خود داشتند و کتاب و سنت را نفهمیده مقلدانه و طوطیوار عبارات فقها و علمای دیگر را بر زبان می‌آوردند و از عمق احکام بیخبر بودند.

دسته چهارم علمایی که به فتنه دامن نمی‌زدند ولی بطرفداری حق نیز بر نمی‌خاستند.

از تاریخ نمی‌توان به این افراد دست یافت اما در برخی مدارک نمونه‌هایی ذکر شده است مانند طوماری که بوسیله یکی از این فقهای مخالف تهیه و بنقل خود او فتوا و مبنای فیض به استفتا و استفسار عده‌ای از فقهای مبرز زمان رسیده است.

۱ - تاریخ کاشان - کلانتر ضرابی ص ۵۰۰ - ۵۰۴ / دین و سیاست در دوره صفوی رسول جعفریان - ص ۴۲۹ - ۴۵۲.

## ﴿ دو دسته از انسانهای واقعی هستند که از بشر نماهای حیوانمنش و جماعت دانا نمایان نادان و جو فروشان گندم نما و مانند آنها گریزانند ﴾

وی مدعی است که فقهای مشهوری مانند آقا حسین و آقا جمال خوانساری و عده‌ای دیگر گواهی کرده‌اند که عبارات فقها و ادله‌ای که در آن طومار بوده دلالتی بر وجوب عینی نماز جمعه ندارند و طومار مذکور را به دربار ونزد پادشاه برده تا ثابت کند که مدعای فیض حکم شرع نیست.<sup>۱</sup> این شیخ پیش از تهیه طومار مذکور بحث و مناظره‌ای در نزد نخست وزیر زمان (دستور اعظم) با فقیهی (گویا در حضور فیض - که وی به حضرت آخوند (آخند) تعبیر نموده -) داشته و اتمام حجت خود را نموده است.

بنابراین فرار فیض از این معرکه دشوار را باید امری مشروع و عاقلانه دانست و خود وی نیز با وجود اعتقاد به وجوب اقامه نماز جمعه، بر آن بوده که اگر اقامه این واجب سبب فساد و اختلاف شود ترکش اولی و احوط است، و بقول شاعر:

چون به «مالایطاق» افتد کار

راه و رسم پیمبر است فرار  
فیض که در شهر خود کاشان و نزهتگاهی چون قمصر  
بأسودگی و خوشی می‌گذراند، در اصفهان آنچنان برنج اندر مانده بود که بگوشه‌ای خلوت می‌نشست و شعر ماتم می‌سرود. یکی از اشعار او قصیده‌ای است که می‌تواند گوشه‌ای از زندگی - بلکه بیزاری و سیری او از زندگی - او را نمایش دهد؛ قصیده این است:

بجان رسیدم از این کهنه قبه بیدر  
کجاست راه گریز و کجاست سمت مقرر  
کجاست جای فراخی که دل کنم خالی  
مجال لشکر غم تنگ شد در این کشور  
نماند جای که بتوان نفس زدن بخوشی  
زبسکه ریخت جهان، غم بروی یکدیگر

\*\*\*

کسجا روم که نبینم لقای بیگانه  
کجا روم که نیابم زخویش نیز اثر  
زگفتگوی نفهمیدگان ملول شدم  
که لال باد زبانی، و گرنه، گوشه‌ای کر  
فستاده‌ام بمیان گسروه مردمخوار  
دو دو بهمیمه بمعنا ولی بشر بصور

بخون خلق بر آغشته این یکی چنگال  
بجان خلق فو برده آن یکی نشتر  
یکی بزرق شده مالک قلوب و رقاب  
یکی بمکر شده بر جهانیان سرور  
زده بشیطنت این، راه برگرومی گول  
کشیده آن، بضلالت جماعتی به سقر  
یکی زعلم زند لاف و جهل را انبان  
یکی ززهده سخن گوید و لباسش زر  
زپای تاسر دعوی و خالی از معنی  
نبرده بوی زدانش، شده سخن گستر  
فسغان زشعبیده جاهلان دانا شکل  
انین زحیله غولان آدمی پیکر

\*\*\*

من اوفتاده در این تنگنای پر وحشت  
غریب و بیگس و اندوهگین و خسته جگر  
از قرائن بر می‌آید که این اشعار را در اصفهان و در زمان ریاستش در آنجا و امامت جمعه سروده است.

دو دسته از انسانهای واقعی هستند که از بشر نماهای حیوانمنش و جماعت دانا نمایان نادان و جو فروشان گندم نما و مانند آنها گریزانند:

اول - مردم پاکدامن و پارسا که برای آئینه پاک دل خود از زنگار نفس نامردمان و ناپاکان نگرانند.

دوم - دانشمندانی که برآستی اهل دانشند - نه دانشفروشان دوره گرد کوی و برزن - که حوصله شان برای مردم جاهل، هر چند که عالمنا باشند، جایی ندارد و برای نجات دقایق گرانبهای عمر از تلف در صحبت نا اهلان همواره به گوشه خلوت خود می‌روند.

فیض از هر دوی این دو دسته فارغان غم دنیا بود، از اینرو، از معاشرت و همفلسی عالمنمایان مردم فریب برنج اندر بود و خون جگر می‌خورد. گفته بودیم که فیض آئینه‌ای است که استادش صدرالمتألهین را می‌توان در آن دید؛ این گوشه از زندگی فیض رانیز می‌توان نمایش گوشه‌ای از زندگی ملاصدرا دانست و دانست که او از دست عالمنمایان زمان خود چه می‌کشید. فیض بیاری شعر و سرود خود همچون سوسن بود که سخن از داغ شقایق بگوید بلکه می‌توان گفت که سرود او سرود همه زمانهاست برای همه مردمان برنج از نامردمان، و حکایت همچنان باقی.

فیض در این اشعار از وسوسه‌ها و خطرات ریاست خود نیز بر سرمایه ایمان خود نگران بود. می‌دید که او را با

۱ - دین و سیاست در دوره صفوی - رسول جعفریان - ص ۱۲۲.

پتیاره زمانه و عروس هزار دامادی در حجله کرده‌اند که آنرا از پیش - مانند مولای متقیان - سه طلاقه کرده‌است. از احترام مردم، از ثروت انباشته، از فتوا و قضاوت از اینکه مقتدا و ناخدای مردم باشد می‌ترسید و هراسناک بود، و این احساس را با صدق تمام در شعر او می‌توان یافت:

\* \* \*

چنان فشرده دلم را ملال هم‌منفسان  
که خون دل ز زبان قلم چکیده بدر  
گهی مرا کشد اینسوی صحبت باطل  
گهی مرا برد آنجانب سماع سمر  
گهی به دُنیی دون بنددم زمانه بزور  
بقید و سلسله‌ای چند، تا شوم مضطر  
بجز کفاف نخواهد دلم زمال و منال  
خدا گواست که دارد ز هر ضمیر، خبر  
گهی قضا کندم مقتدای اهل صلاح  
گهی قدر دهم شهرتی فزون زقدر  
گهی مسائل دینی زمن سؤال کنند  
بدین وسیله کنندم غریق بحر خطر  
گهی بسزد من از بسهرداوری آیند  
خجل کنند مرا نزد داور محشر

\* \* \*

بجان رسیدم از این صدمه‌های گوناگون  
ملول گشتم از این تنگنا سرای دو در  
من آن فرید بیایان نورد اسرارم  
که زاد راحلهام علم و تقوی است و عبر  
رفیق من نبود جز کتاب و صحبت علم  
شنیدن سخن از زنده‌ای سخنگستر

\* \* \*

میسرم نشود گر رفیق روحانی  
خلاص باشم از این هم‌رهان تنپرور  
زدامن و کمر و کوه بر ندارم دست  
که یار غار مرا نیست غیر کوه و کمر

\* \* \*

موضوع مبهم تاریخی دیگر آن زمان حضور معاصر دیگر فیض، یعنی علامه عصر محمد باقر سبزواری (۱۰۱۷ - ۱۰۹۰) فقیه مشهور و صاحب کتب ذخیره المعاد و کفایه و حاشیه بر الهیات شفا است: زیرا وی با آنکه مدتی (احتمالاً پس از امامت جمعه فیض) امام جمعه اصفهان و صاحب قدرت سیاسی و اجتماعی بوده و در سن و مراتب علمی و جامعیت معقول و منقول تقریباً هم‌تراز با فیض بشمار می‌آمده و شهرتی در میان مردم داشته، ولی در روزگار فیض نامزد امامت جمعه

نشده است.

وی یکی از کسانی است که مانند فیض جزماً به وجوب عینی نماز جمعه در غیبت امام معصوم اعتقاد داشته و در اینباره کتابی نوشته است و در شهرت نیز دست کمی از فیض نداشته و بسا شخصی بهمین نام را که شاردن<sup>۱</sup> (سیاح فرانسوی و نماینده پاپ وقت برای پاره‌ای اهداف سیاسی مذهبی) در سیاحتنامه خود نام برده و گفته است که: رئیس مدرسه ملا عبدالله است... و دانشمندترین شخص عهد خویش می‌باشد بویژه در الهیات، و عنوان مجتهد یا نایب امام را دارد، همین محقق بزرگوار باشد. شاید دلیل انتخاب نشدن او برای امامت جمعه وجود علما و رقباي هم‌عرض و هم‌پایه مانند محقق خوانساری و دیگران بوده و گمان می‌رفته که اگر فیض با شهرتی که در فقه و حدیث و خلوص و صفای باطن داشته و بیرون از میدان زد و خورد علمای مرکز زیسته، به سمت امامت جمعه منصوب گردد مقاومت کمتری انجام خواهد گرفت. نکته دیگر آنکه با وجود دوستی و نزدیکی که میان فیض و محقق (ملا محمد باقر) سبزواری می‌گذشته و مذاق و آراء فقهی آندو - مانند ذوق عرفانی و فلسفی مشترکشان - نیز مشترک بوده و از جمله هر دو به وجوب عینی نماز جمعه اعتقاد داشته‌اند، ولی نامی از او در کارنامه فیض نیست.

\* \* \*

باری، چون بررسی ژرف و کندوکاو بیشتر در زندگی این فرزانه بزرگ و این معلم اخلاق مجال بیشتر و جای مناسبتری می‌خواهد از بررسی زوایای دیگر زندگی وی می‌گذریم و به فرجام کار نگاهی می‌اندازیم. فرجام کار این مرد خدا و الگوی فقیهان و وارثان امامت، همان بود که وی از خدا می‌خواست؛ توفیق الهی سبب‌ساز بود و سرانجام، فیض به کاشان بازگشت و به گوشه روستای دلپسند خود و مجلس درس و شغل عبادت و نگارش کتاب، تا روزگار پستین خود را بیشتر از پیش به خلوت با یار خلوت‌نشین بگذراند و جیفه متعفن دنیا را به کورکسان و کفتاران بسپارد.

﴿ فیض یکی از ستارگان  
قدر اول آسمان دانش و  
معرفت و در ردیف علمای  
بزرگ اسلام است.﴾

۱ - ترجمه سیاحتنامه شاردن - جلد ۷ ص ۲۴۴.

فیض سالهای آخر عمر پر برکت و پر فیض خود را با تنی چند از خواص و فرزندان گذراند تا آنکه در سال ۱۰۹۱ در سن ۸۴ و یا ۸۷ سالگی آفتاب عمرش از آخرین دیوار و حصار آن شهر گذشت و غروب کرد و جانش روبه وصل جانان شتافت.

\*\*\*

فیض یکی از ستارگان قدر اول آسمان دانش و معرفت و در ردیف علمای بزرگ اسلام است. برخی او را به ابو حامد غزالی تنظیر و تشبیه کرده و به وی لقب غزالی شیعه داده‌اند و این بنظر ما برای او ستایشی اندک است، چه فیض در تمام میدانهای مشترکی که با غزالی هماوردی کرده بروی تفوق داشته است. در حدیث و تفسیر و حکمت و عرفان بر غزالی سروری دارد و غزالی هرگز به پای و پایه او نمی‌رسد. در علم اخلاق همانند و فیض نیز مانند استادش ملاصدرا غزالی را در زمینه اخلاق می‌ستوده اگر چه در جنبه‌های دیگر با او موافقت قلبی نداشته است، یکی از دلایل توجه او به غزالی اصلاح و باز سازی کتاب معروف غزالی بنام احیاء العلوم است که فیض آنرا بنام مُحَبَّة البیضاء تلخیص و اصلاح کرده و ناسنندیده‌های آن را از آن برگرفته است.

مزیت مهم فیض بر غزالی، که این مزیت بزرگترین مزیت انسانی می‌باشد، روح استقلال و استغناء اوست که دیدیم چسان از دست شاهان (که بظاهر حتی مرید او بودند) و از دستبرد غریزه شیطانی جاه‌طلبی می‌گریخت و ریاست و مقام را بچیزی نمی‌گرفت چه رسد به آنکه نان بنرخ روز بخورد و مانند غزالی بیشتر عمر خود را بمزاج حکومت و بمیل و خواسسته دنیاپرستانی چون نظام الملک طوسی وزیر ملک‌شاه سلجوقی قلم بزند و آسمان و زمین را بر هم بدوزد.

غزالی از آغاز جوانی در رکاب نظام الملک و در خدمت سیاست ضد باطنیان شیعه و بغض قلبی این وزیر با جماعت اسماعیلیه بود که دانسته یا ندانسته و بیهدف بمصلحت خلیفه فاسق در بغداد و حاکم سلجوقی در ایران قلم می‌زد و کتاب می‌نوشت و به استادی و سروری در نظامیه‌های نیشابور و بغداد سر فرازی می‌کرد و از اینکه

﴿ مزیت مهم فیض بر غزالی، که این مزیت بزرگترین مزیت انسانی می‌باشد روح استقلال و استغناء اوست. ﴾

نانش را وزیر اعظم شاه و نور چشم خلیفه می‌دهد و مقامش را بالا می‌برد خرسند بود از اینرو و پس از مرگ آن وزیر و تزلزل در حکومت سلجوقی، سرگردان به سیر و سفر پرداخت و بدنبال گمشده‌ای که نامش را می‌توان عرفان و تصوف گذاشت - و در واقع آن گمشده، «خود» او بوده - به هر طرف می‌شتافت و پس از عمری جمود و تعصب خشک و ظاهرگرایی، از عرفان و ذوق دم می‌زد.

دفاع او از ستمگران زمان و بدگویی و تزدیل شیعیان باطنی سبب ریختن خونها شد و نوامیس بسیاری از مسلمین تا قرون بعد باسارت رفت و آشوب و فتنه‌ها بر پا ساخت و در برابر اینهمه فجایع، نوشتن حتی خروارها کتاب اخلاق هم جبرانگری نمی‌کرد و خدا علمائی را که علم و زهد بفروشند و شق عصای مسلمین و نقض وحدت مؤمنین بکنند، باسانی نمی‌بخشد.

مخالفت او با فلسفه و عقلگرایی، که سبب قرن‌ها عقب ماندن مسلمانان (غیر شیعه) از حکمت و فلسفه شد، نیز نه بانگیزه درونی که بطمع جاه و مقام و عزت و مال نظام الملکی و سلجوقی و خلیفه عباسی بود. اما فیض هرگز قلم جز برای خدا نمی‌زد و سخن جز برای رضای حق نمی‌گفت و ثواب هر برگ کتاب او با عبادت زهاد زمانش برابری می‌کرد.

امروز برای شناختن شخصیت و منش والای فیض، تنها می‌توان به کتب و آثار و اشعار او پرداخت. در پس این آثار سیمایی صادق و صریح نهفته است همراه با شجاعت و بی پروایی، روحی مطمئن با ایمان و تقوا و دلی سرشار از وظیفه‌شناسی و مردم دوستی، یعنی عشقورزی به خلق خدا. فیض با وجود عواطف مذهبی و درد دینداری، شاعری شوریده و عارف نیز هست و حتی ذوق سرشار او بر شاعریش می‌چربد. اگر چه خراباتی است اما بر خلاف یار دیرینه‌اش - محقق لاهیجی، شاگرد و داماد دیگر ملاصدرا - رند نیست و درویش است.

با وجود کمی پرخاشگری که از استادش ملاصدرا بارث برده، اما، حزم و مدارا نیز بکار می‌بندد و در برابر نابخردان و دین به دنیا فروشان سپری می‌اندازد و ترک میدان می‌کند. مردم دوست و خادم الملة است و بسیاری از کتب ساده او بفارسی دلیل بر اهتمام او به خدمت و تبلیغ در میان عامه مردم و ارشاد عوام است مانند عده‌ای دیگر در کنج انزوا و بدور از مردم بسر نمی‌برد و عربی نوشتن را مایه فخر و فضل و فارسی نویسی را سبب کاهش قدر خود نمی‌داند.

پرکار و پر تألیف است و کتاب و نوشتار را اثر باقی و باقی شئون را نا باقی می‌شمارد و در اینباره می‌گوید:

## فیض هرگز قلم جز برای خدا نمی‌زد و سخن جز برای رضای حق نمی‌گفت.

در آن بزم شرکت و حضور نداشته باشند (و باصطلاح امروز بزم مختلط هوسرانی نباشد)، وی دلیل و شرط حرمت غنا را همین حضور مختلط مرد و زن در مجالس عشرت شناخته است، همانگونه که در زمان صدور روایات از ائمه علیهم‌السلام در دربارهای خلفای بنی امیه و بنی عباس رواج داشته، نه مطلق «تغنی» یعنی آواز را.

عده‌ای از فقها در این مسئله بجای تحقیق تاریخی در اطراف زمان صدور و «شأن نزول» حدیث، به تعریف لغویون از همه جا بیخبر و عوام متمسک می‌شدند و به کتب - گاهی بنی اعتبار - آنان متوسل می‌گردیدند که مثلاً غنا در لغت همان «صوت» است یا «مد الصوت» یا «تحسین الصوت»! با آنکه در تاریخ آمده است که امام سجاد علیهم‌السلام از خوش آوازترین مردم زمان خود بود و هر رهگذری با شنیدن صدای خوش او در نماز و مناجات بی اختیار بشنیدن می‌ایستاد، و اجمالاً مسلم است که محض آواز، غنا نیست. چه رسد به صورت محض.

فیض با روشی فنی و محققانه حکمت مصرح و منصوص تشریح را وجود عنصر لهُو و اختلاط زن و مرد منتهی به فسق در آواز می‌دانست؛ در شرایطی که مطربی و خنیاگری در آن زمان مخصوص زنان بوده و در حدیث می‌توان گفت همه جا کلمه «مغنیه» آمده است و بصیغه مذکر نیامده است.

بنظر تحقیق نیز چنین می‌رسد که کلمه «غنا» در زمان صدور حدیث - علیرغم معانی که در کتب آورده‌اند - مأخوذ از عمل همان «مغنیه»ها (یعنی همان خنیاگران آن زمان) و ناظر به آنانی بوده که خلفای عباسی شهوتران برای عشرتگاههای خود آنرا ترویج می‌کردند و شغلی بر مشتری شده بود و با مطربان دوره گرد زمان پیامبر ﷺ فرق بسیار داشت.

بنابراین کلمه غنا ناظر به اصل لغوی خود نبوده زیرا لغات نیز در طول زمان دچار تبدیل و تغییر می‌شوند گاه معنای موسع یافته و گاه دارای معنایی مضیق می‌شوند و گاهی بتمامه، معنا عوض می‌کنند که «گر تو ببینی شناسیش باز».

در برخی از احادیث - مثلاً غنا - را همان مجلس دانسته یا نفس عمل و می‌گوید: «الفناء مجلس لا ینظر الله

کسی که رفت زدنیاً و زو بماند سخن  
بروح زنده بود گر چه خاک شد تن و سر  
بجای اوست سخنهای نیک او که دهد  
قلم از او چو زبان، کو دهد ز شخص خبر  
قلم بجای زبان آمد و کتاب آن کس  
که درج کرد در آن حرفهای جانپور

\* \* \*

فیض همانگونه که به فلسفه و عرفان نظری نیز مسلط و به مبانی مطابق صریح شرع مبین معتقد است، به فقه و حدیث و نقل و ظاهر نیز اعتقاد دارد. فقه وی - که در زندگینامه‌اش خود را مجتهد کامل معرفی می‌کند - فقهی حدیثی ولی استدلالی است و در این جهت نزدیک به ملاصدراست. این سلیقه فقهاتی را بسا از سیدماجد بحرینی و نوه شهید ثانی (مقیم حجاز) گرفته باشد. این روش فیض که گاهی فتاوی نامشهور و غیر مأنوس از آن سر می‌زد، مانند حکمت متعالیه ملاصدرا، خشم بسیاری از فقهای معاصر و غیر معاصر را بر می‌انگیخت و حتی او را مانند استادش هدف تیر تکفیر و ترذیل و تبلیغات سوء علیه وی ساخت.

او که به وضع زمانه آشنا بود، ابراز این عقاید و آن کتب را واجب و وظیفه خود می‌دانست و بیاری شجاعتی که در وی بود بدون بیم و تقیه ابراز می‌کرد و آب به لانه مورچگان می‌ریخت. گاهی بافتوای فقهی و گاه با کرشمه عرفانی، گاه با حربه نقل و حدیث و گاه با ابزار استدلال و عقل، خاطر خطیر دستار بندان زمان را رنجیده می‌ساخت و سنگ بلا بجان می‌خرید.

مؤلف روضات الجنات درباره وی می‌گوید: «آراء باطلی به وی نسبت داده می‌شود که بوی کفر می‌دهد همچون اعتقاد به وحدت وجود و عدم خلود کفار در جهنم، که هر دو به محیی الدین ابن عربی منسوب است. فیض در فقه نیز آراء و فتوایی مخالف مشهور دارد که بلحاظ فن اجتهاد و اعتصام نسبی و ظاهری فقیه اهل استنباط، بلا اشکال و برای خود او و مقلدانش حجت و مجزی بوده است، اما کاسه کوچک صبر برخی از فقیهان معاصر و غیر معاصر که شاید اکثر آنها مقلدان مجتهد نما بوده‌اند، این آراء و فتاوی را بر نمی‌تافت و تحمل نمی‌توانست کرد.

یکی از فتاوی مشهور فیض، فتاوی او در «غنا» است، وی در کتاب معروف خود «الوافی» پس از نقل احادیثی که اجرت زنان آواز خوان و خنیاگر را [که به آنان «مغنیه» (بصیغه مؤنث) می‌گفتند] در مجالس عروسی زنانه حلال دانسته و عمل آنها را جایز شمرده، مشروط بر آنکه مردان

الی اهلہ...<sup>۱</sup>

اینگونه احادیث سبب گردیده بود که فیض اصل غنا را جایز بداند، اگر چه این نظر با کراهت آن شرعاً منافات ندارد و بدینوسیله بین همه احادیث می توان جمع کرد.

اما در عمل او را مخالف اجماع فقها - که بیشتر آنها از اجماعات معروف به مدرکی است - دانستند و بدینگونه مانند فتوای دیگر او به وجوب عینی نماز جمعه، او را هدف تهمت‌ها و حمله‌ها ساختند.

فتوای شاذ دیگر او - یعنی وجوب عینی نماز جمعه - نیز نظری قابل دفاع بود و معاصر او محقق سبزواری در این هر دو فتوا با وی موافقت داشت و اگر شرایط و مقتضیات زمان صفویه و دشمنان خارجی شیعه را نیز در نظر بگیریم مصلحت جامعه مسلمین ایرانی نیز مؤید این وجوب می شد.

چند رأی دیگر فقهی نیز به وی نسبت داده‌اند از جمله:

«کتاب ساده او بفارسی دلیل بر اهتمام او به خدمت و تبلیغ در میان عامه مردم و ارشاد عوام است.»

فتوای او به اینکه آب - چه قلیل و چه کثیر - با ملاقات نجاست، نجس نمی شود مگر پس از تغییر اوصاف ثلاثه آن. رأی فیض در این مسئله نیز بمانند آن دیگری، رأیی استدلالی و اجتهادی است و شباهتی به تعیدهای خشک اخباریین ندارد. وی می گوید با وجود عمومات و اطلاعاتی که می گویند آب، مطلقاً و در همه احوال، طاهر و مطهر است و جز با تغییر احوال سه گانه، از طبیعت خود جدا نمی شود و همواره نجس و یا هر چیز دیگر را در خود حل و هضم می کند و بشکل خود در می آورد، نباید بین آب قلیل و کثیر فرق گذاشت و اگر معیار طهارت و اعتصام آب از نجاست عین نجس، کثیر و کر بودن آن می بود، با آب قلیل، ازاله خبث جایز نبود، و طهارت بدست نمی آمد، با آنکه در آنجا فقها اتفاق بر طهارت دارند.<sup>۲</sup>

فتوای خلاف مشهور دیگر او آنکه شیء «مستنجس» مانند عین نجس «منجس» نیست، وی در توجیه این فتوا و پس از نقل تمام احادیث این باب می گوید:

«لا یخفی علی من نکف رقبته عن ربة التقلید أن هذه الأخبار صریحة فی عدم تعدی النجاسة من المنتجس إلی شیء قبل تطهیر وإن کان رطباً إذا أزیل عنه عین النجاسة بالتمسح ونحوه و

إنما المنجس للشیء عین النجاسة لا غیر؛ علی أنا لا نحتاج إلی دلیل فی ذالک؛ فان عدم الدلیل علی وجوب الغسل دلیل علی عدم الوجوب اذلا تکلیف الأ بعد البیان»<sup>۳</sup>

همانگونه که ملاحظه می شود این لحن کلام، بیان اجتهادی شجاعانه و استدلالی و عقلی (و حکیمانه) است نه لحن اخباری متعصب عنود و مقلد. وی ضمن این فتاوی خود که با منطق فقاها و اجتهاد شیعی مجهز است، فقهای دیگر را که تحت پوشش احتیاط یا ترس از شهرتها و اجماعات موهوم در فقه، احکام واقعی خدا را در غبار ابهام می برند نکوهش می کند و آنها را مقلد و گرفتار زنجیر تقلید و پیروی کورکورانه می داند.

وی فتاوی دیگری نیز دارد که خلاف مشهور بوده است مانند طهارت ذاتی اهل کتاب و طهارت عصیر عنبی پس از غلیان و طهارت جلد میتة دباغی<sup>۴</sup> شده که همه مستند به نص احادیث و استدلال فقاها و فقی است.

بنظر می رسد که فیض با آزاد اندیشی و نو آوریهای خود در فقه علاوه بر انجام تکلیف اجتهاد، می خواسته حرکتی در شیوة فقاها زمان خود بدهد و آنان را هوشیار کند که توسل به احتیاط، همیشه مطابق احتیاط نیست بلکه گاهی خروج از حکم الهی است و مصداق آیه کریمه: ﴿و من لم یحکم بما انزل الله فأولئک هم الکافرون﴾<sup>۵</sup> خواهد بود و تعبد به فتاوی فقهای سلف دوران شأن اجتهاد و نوعی تقلید است.

اما همین دلاوریهای علمی، او را در مظان تکفیر و توبیخ قرارداد تا بجایی که تا زمانهای مؤخر نیز برخی از وی پرهیز داشتند. نمونه آن بدبینیها، نامه‌ای است که شخصی بنام ملا علی مازندرانی ملقب به رکن به محقق قمی (صاحب قوانین) نوشته و در آن ضمن سؤال از عرفائی مانند محیی الدین و عطار و با یزید و مولوی، و جواز و عدم جواز لعن آنان، پرسیده است که آخوند ملا محسن فیض که آیه مذکور در بالا را در کتاب سفینة النجات درباره مجتهدان دانسته حال او چگونه است؟

محقق قمی در جواب نوشته است که:

«این سؤال در عداد سؤالهای دیگر نیست و

۱ - کافی ۶ / ۴۳۳ «عن مهران بن محمد عن الحسن بن هارون قال: سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول:

وافی ۱۰ / ۲۱۴ الفناء مجلس لا ینظر الله الی اهلہ و هو ممّا قال الله عز وجل ﴿و من الناس من یشتري لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله﴾ (لقمان / ۶).

۲ - وافی ج ۴ ص ۱۸ - ۱۹ / مفاتیح الشرایع ج ۱ ص ۷۶.

۳ - الوافی - ج ۴ ص ۱۵۰ / مفاتیح الشرایع - ج ۱ ص ۷۵.

۴ - مفاتیح - ج ۱ ص ۶۹ - ۵ - سوره مائده آیه ۴۴.



طعن آخوند ملامحسن به مجتهدین از راه اعتقادات و مذهب نیست... اما آخوند ملا محسن، کنایه به مجتهدین مکرر می‌گویند... وجه آنست که آخوند را گمان اینست که مجتهدین امامیه به قیاس و استحسان عمل می‌کنند در مسائل فروع - چنانکه طریقه اهل سنت است...»

«امثال این عبارات بسیار دارد... و حق اینست که این اسناد به علمای ما غلط است و ایشان هیچیک عمل به قیاس اهل سنت و به اصول مبتدعه ایشان نمی‌کنند بغیر نادری از علمای اصحاب مثل ابن جنید...»

و حاصل آنکه در تألیف مسافتیح، زلات و غفلات او از حدّ و نهایت بیرون است (۱۴) که اینجامقام ذکر آنها نیست. هر که فی الجملة اطلاعی از فقه و طریقه مذهب شیعه دارد می‌داند که او بیشتر بیدلیل فتوا داده و به قیاس عمل کرده تا فقها و مجتهدین...<sup>۱</sup>

بروز چنین ادعا و قضاوتها و احیاناً توییح و توهینها، حتی تا یک قرن پس از فیض، نشانه عمق اختلاف و ریشه دار بودن اینگونه موضوعات و قضایاست و وضع زمان فیض و ملاصدرا بطریق اولی روشن و شناخته می‌شود.

\*\*\*

فقاہت فیض را، که عده‌ای از یکطرف افراط در پیروی عقل و استدلال می‌شمارند و او را بر خلاف گفتارش در عمل اهل قیاس و استحسان و طبعاً بدور از نص‌گرایی می‌انگارند، درست در نقطه مقابل آن، عده‌ای دیگر آنرا بدور از تحقیق، استدلال و فیض را اهل جمود بر نص و خیر همچون حشویه و ظاهریه وانمود می‌کنند. یکی از این گروه گمراه در رساله‌ای که در ردّ وجوب عینی نماز جمعه نوشته می‌گوید:

«ملا محسن کاشی که از حشویه بی بهره از تحقیق و تدقیق است گاهی مرید محیی الدین عربی است و زمانی همداستان و عظم محمد غزالی و ساعتی با حکمای مشائیان جنت می‌دود و لمحهای بفروغ مشکات عرفای اشراق طی راه می‌کند و پروایی از مخالفت اصحاب نداشته و بر هر چه قدرت التقاط قوت انتحالش وفا کند بيملاحظه در بطون کتب خود ثبت می‌کند»<sup>۲</sup>

از این نوشته، علاوه بر درجه دانش و تقوا و فهم (!) و اطلاعات مؤلفش و توانایی وی به جمع اینهمه اضداد مانعة الجمع، می‌توان بدست آورد که در مقام تهمت و بدگویی، فیض را علاوه بر اینکه بدور از اجتهاد و او را

حشوی و ظاهری مسلک می‌شناخته‌اند در عین حال او را باطنی و مانند صوفیه اهل تأویل می‌دانسته‌اند و به وی تهمت تصوف باطل می‌زده‌اند.

یکی از تهمتهای شایع درباره فیض - همانگونه که در رساله رکنیه میرزای قمی دیدیم - صوفیگری و قلندری وی است. با آنکه می‌دانیم که فیض و استادش ملاصدرا از علما و حکمایی هستند که درباره صوفیه و نقد و ایراد بر آنها، کتاب نوشته‌اند. ملاصدرا در «کسر اصنام الجاهلیه» آنگونه صوفیه را بتازبان ملامت نواخته است و فیض اینگونه در همه جا از آنان تبری نموده است، ولی، چنانکه افتد و دانی، در مقام تهمت و قضای نا بر حق گاهی حتی کوه به چشم نمی‌آید و در جا و گاهی دیگر، با افسون سخن، از گاهی کوهی می‌سازند.

فیض نیز مانند استاد خود، بسبب تضلع و تسلط به علوم و معارف اگر چه همچون متکلمان، کلام می‌دانست

چند عده‌ای از فقها در این مسئله بجای تحقیق تاریخی در اطراف زمان صدور و «شان نزول» حدیث، به تعریف لغویون از همه جا پیغیر و عوام متمسک می‌شوند

و همچون فیلسوفان، فلسفه مشاء و اشراق می‌شناخت، و همچون متصوفه به رموز و اسرار طریقت و مصطلحات آنان آشنا بود و مانند فقها و محدثان، حدیث شناس و اهل اجتهاد بود ولی سوادش با قرآن کریم و حامل و مرسل آن بود و خود وی می‌گفت:

«نه متکلمم و نه متفلسف، و نه متصوفم و نه متکلف، بلکه مقلد حدیث و قرآن و پیغمبرم و تابع اهل بیت آن سرور، از سخنان حیرت افزای طوایف اربع ملول و برکرانه، و از ما سوا قرآن مجید و حدیث اهل بیت علیهم السلام و آنچه بدین دو

۱ - رساله رکنیه محقق قمی - بنقل از - قم نامه - ص ۳۵۴. این سخنان از شخصی مانند میرزای قمی بسیار عجیب است. مثلاً توجه نفرموده است که مرابت دادن حکم به حرمت غناکه تمام ادله آن ناظر به زنان مغینه است به مردان بظاهر قیاس کامل است و مناط آن روشن نیست زیرا ممکن است مناط حرمت در نوشتن مغینه باشد و فیض آنرا نیز بفرته تا از قیاس بگریزد.

۲ - رساله‌ای از میرزا رضای تجلی - نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه (۱۴ / ۳۶۰۴ - ۴۶۵۹) بنقل از دین و سیاست دوردوره صفوی - رسول جعفریان

فیض بسا آزاد اندیشی و  
نوآوریهای می‌خواسته حرکتی در  
شیوة فقاقت زمان خود بدهد.

آشنا نباشند، بیگانه.

من هر چه خوانده‌ام همه از یاد من برفت  
إلا حدیث دوست که تکرار می‌کنم<sup>۱</sup>  
اینگونه تهمت‌ها را به ملاً محمد تقی مجلسی (پدر  
مجلسی صاحب بحار الأنوار) و مانند او نیز زده‌اند و تا کار  
بدست عوام عالم‌نما باشد از اینگونه نسبت‌ها خواهد بود.

\*\*\*

با وجود آنکه وی از متصوفه بمعنای رائج آن زمان  
نیست اما از عرفان بمعنای میراث اهل بیت علیهم‌السلام سهمی  
وافر دارد. در واقع وارث بحق استادش صدرالمتألهین  
ملاصدراست، حلقه‌ای است در سلسله بینام و نشانی که به  
حکمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیر المومنین و امام العارفین  
علی علیه‌السلام و فرزندان معصوم و منصبدار امامتش می‌رسد.  
آگاهان می‌دانند که قرآن و بویژه حدیث شیعه سرشار است  
از مضامین عالی عرفانی در توحید ذاتی و صفاتی و  
افعالی و اوصاف جمال و جلال و کبریای الهی، مضامینی  
که اوج عرفان فلوطینی و اشراقی به گرد آن نمی‌رسد.

اتفاقی نیست که بسیاری از پرچمداران عرفان  
اسلامی، محدثان و فقیهان نامدار تاریخ فقه و حدیث  
بوده‌اند و این پدیده تاریخی نه فقط در فقهای شیعه که  
حتی در غیر شیعه نیز دیده می‌شود و از جمله محدثان  
بزرگ طریقت غیر شیعی، یکی محیی‌الدین ابن عربی  
عارف و مؤسس مناهج خاص عرفانی است. شاید سبب  
آن بوده است که بر خلاف گمان ساده‌دلان و ناآگاهان،  
عرفان و حدیث نه فقط از اضداد نمی‌باشند که باید آندو را  
لازم و ملزوم یکدیگر شناخت و عرفان واقعی را همان  
معارفی باید دانست که از حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل  
بیت علیهم‌السلام سرچشمه گرفته باشد و درک واقعی حدیث را  
باید آنجا جست که با عینک عرفان به سخنان آن انوار  
مقدس‌ه نظر کرده‌اند نه با دیده کودکانه و عوامانه.

خود فیض در رساله الانصاف می‌گوید: «تم  
غیر خاف علی اولی النهی إن من رفض منهاج الثقلین  
فی اکتساب المعارف و اتبع بعض هذه الطوائف فهو  
ضال عن سبیل الهدی (...). إتی ما اهدیت إلا بنور  
الثقلین و ما اهدیت إلا بالأئمة المصطفین و برأت  
إلی الله مما سوی هدی الله (فإن هدی الله هو  
الهدی)»<sup>۲-۳</sup>

یعنی هر کس راه قرآن و حدیث اهل بیت را در راه  
کسب معارف رها کند و پیروی از برخی از این گروه‌ها  
نماید راه راست را گم کرده... من خود جز با نور کتاب و  
سنت راه درست را نیافتم و جز از اهل بیت علیهم‌السلام پیروی  
نکردم و از هر چه جز این راه باشد بیزارم.

در اعتقاد فیض و ملاصدرا پیروی از قرآن و اهل بیت  
در عمل، پیروی از عقل و کشف نیز هست و فیض و  
مکتب ملاصدرا همه اعتقاد بر این داشتند که میان شرع و  
عقل و وحی و فلسفه و عرفان هیچگونه منافاتی نیست و  
در عمده اصول و اجزاء خود مشترکند.

فیض در مقدمه کتاب اصول المعارف می‌گوید، یکی  
از انگیزه‌های وی در نوشتن آن جمع و مطابقت حکمای  
باستانی و حکمت اشراق با ادیان و شرایع است تا ثابت  
شود که آنچه را عقل همراه با کشف ناشی از ریاضت و اجتهاد  
بدست می‌آورد با آورده وحی و شریعت جدائی ندارد.

«وإنما حدانی إلى إملاء ذالک و جمعه أمور:

منها - ارادتی أن أجمع بین طریقة «الحکماء  
الأوائل» فی الحقایق و الأسرار و بین ما ورد فی  
الشرایع من المعارف و الأنوار فیما وقع فیہ  
الإشتراک، لیتبین لطالب الحق أن لا منافاة بین ما  
أدرکته عقول العقلاء ذوا المجاهدات و الخلووات...  
و الواردات من العالم العلوی، و بین ما أعطته  
الشرایع و النبوات...»<sup>۴</sup>

\*\*\*

در همین قطعه کوچک که از مقدمه کتاب او نقل کردیم  
چند نکته دقیق وجود دارد: اول آنکه با اثبات تطابق آراء  
حکمای باستانی با ادیان آسمانی و انبیاء سلف، می‌توان  
اشاره‌ای یافت بر اینکه ریشه حکمت الهی و عرفان در  
ادیان آسمانی بوده و نخستین حاملان حکمت همان انبیاء  
بوده‌اند و بهمین دلیل قرن‌ها فلسفه و حکمت بدست  
علمای دین تبلیغ می‌شده و صبغه دینی و آسمانی داشته

۱ - آخر رساله الانصاف.

۲ - رسالة الانصاف - مجموعه رسائل خطی - ص ۱۱۸.

۳ - سوره بقره - آیه ۱۱۹.

۴ - دیباچه کتاب اصول المعارف - فیض. این کتاب را فیض در  
جمادی الاول سال ۱۰۸۹ هـ (یعنی یکی دو سال پیش از وفاتش)  
نوشته و به پایان برده است.

و از زمان ارسطو فلسفه و علوم دیگر صورت زمینی یافته است.

دوم آنکه حکمت حقیقی که از کشف و شهود ناشی شود از قبیل الهامات الهی و قوای قدسیه و نبوات می‌باشد و چون منشأ آنها یکی است بنابراین باید با هم مطابق باشند و وحی و نبوات معیار و محک صحت و سقم واردات و الهامات و خواطر و فتوحات عرفاست.

سوم: قرابت نزدیک طریقه عرفای مسلمان و حکمائی مانند فیض و صدرالمآلهین و میرداماد و خواجه نصیرالدین طوسی و سهروردی و امثال آنان با حکمای باستانی ایران و یونان قدیم می‌باشد، که گاهی در غرب به آنان نو فیثاغوریان، و گاه غنوصیه (گنوستیک) می‌گویند، مکتبی که بعدها سر از گریبان افلوطین مصری در آورد.

نه فقط سهروردی و شاگردانش حکمت اشراق را دوباره معرفی و بازسازی نمودند بلکه حتی میرداماد و ملاصدرا و فیض و مکتب باز مانده از آنان نیز از آنان دفاع کرده و سعی بر تطابق آراء خود با آنان داشته‌اند.

چهارم: آنکه می‌توان از تعبیر: «حکمای اوائل» استظهار کرد که فیض با مکتب مشائی - که بر هم زنده بساط حکمت اشراق و اصول و آداب ریاضت و شهود بود - موافقت ندارد و مانند استادش آنان را قابل توجه نمی‌داند و آراء آنان را چندان با ادیان و شرایع منطبق نمی‌شمارد.

\*\*\*

یکی از نقاط مشترک ادیان با حکمت اشراق و حکمای باستانی ایران و یونان و عرفان شرقی و غربی، اعتقاد ایندو در شکل حکومت و سیاست است. در ادیان آسمانی، حکومت، ریشه الهی دارد - چه بوسیله پیامبران اجرا شود و چه بغیر آنان؛ قانون اساسی و امهات قوانین باید الهی و بدور از جهل و خطاها و ضعفهای بشری باشد و بدست معصوم یا غیر معصومی پیرو و منصوب معصوم (پیامبر و امام) اجرا گردد، و گرنه جامعه و مدینه بر اثر هواپرستی و خود بینی رهبران، به فساد و تباهی کشیده خواهد شد و مدینه فاضله (جامعه برتر)، - بتعبیر فارابی -<sup>۱</sup> به مدینه جاهله و مدینه فاسقه و مدینه ضاله (یعنی به جامعه ابتدایی مبتنی بر زور و سلطه و یا جامعه گمراه و از خط صلاح بدر آمده) خواهد گرایید.

در نزد حکمای اشراقی نیز حکومت، خاص حکیمان است و حکیم کسی است که عقل او بر شهوات و هوای نفس و خود پرستی و حیوانیش غالب باشد و مصالح دراز مدت و عام جامعه را برتر از منافع خود بشمارد و قانون، جز بر وفق عقل و حکمت و عدالت نگذارد، حکمای باستان، حکمت (شاید همان جاویدان خرد) را باطن

شهریاری می‌دانستند و اگر حتی خود آنها بظاهر سلطنت نمی‌کردند، ولی حکومت را در چارچوب حکمت راه می‌بردند و بتعبیر مورخان، پادشاه بیتاج و تخت بودند.<sup>۲</sup> فیض نیز (مانند استادش صدرالمآلهین) حکومت را حق انبیاء و شرع را تنها قانون حاکم بر بشر می‌داند و این مطلب را در کتاب ضیاء القلب و ترجمه آن بنام آئینه شاهی - که برای شاه عباس دوم نوشته - آورده است و مانند همه حکماء باستانی و معاصر، در زمانی که در اصفهان و با شاه نزدیک بود، حکومت و شاه را بسوی عدالت و دادگستری و آبادگری می‌راند.

وی در این کتاب اثبات می‌کند که سلطنت، جسم حکومت است و شریعت روح آن و سلطنت بدون پیروی از شریعت مرده‌ای است زنده نما... و بسیاری اصول دیگر اسلامی که شباهت بسیار با حکمت دیرینه اشراقی دارد.

یکی از مزایای فرهنگ و اندیشه اسلامی آنستکه حکومت، هم بعد فلسفی و ایدئولوژیک دارد و سیاست جزئی از اصول عقاید آن است و از اینرو امامت را شیعه از اصول پنجگانه (اصول دین) می‌دانند، و هم بعد حقوقی و فقهی؛ یعنی جنبه ارزشی آن باید عملاً بصورت قانون الزام آور در جامعه اجرا گردد. حکمای اسلامی، سیاست موجود در حکمت عملی فلسفه را جزئی از دیانت می‌دانند و فقها تدبیر امور جامعه (یعنی همان حکومت) را وظیفه نخستین پیامبر و جانشین خاص او (یعنی امام معصوم)، و در مراتب بعد وظیفه فقیه و اسلام شناس عادل و در صورت نبود هر یک از آنان وظیفه یکی از عامه مردم، بشرط ملکه عدالت و دیانت، می‌شمارند.

\*\*\*

باز به جای اول بر می‌گردیم. از تهمتهایی که به فیض وارد آورده‌اند - و با کمی دقت، می‌توان منشأ آنرا نه عیب که کمالات وی یافت - چیزی از قدر و مقام او، چه در روزگار خودش و چه پس از او تا بامروز - کم و کاسته نشده بلکه همواره مورد ستایش عالمان، عارفان، صاحب‌دلان، اصحاب فهم و ذوق بوده است و حتی برخی از مخالفانش که بسائقه دینی و ایمانی و بسبب جهل به مقامات معنوی وی گاهی بر وی می‌تاختند، در همان زمانها متنه گردیدند و رو به توبه نهادند.

صاحب روضات الجنات، که یکی از خردمندان و منصفان زمان خود و زمان نزدیک به فیض بوده و تا

۱ - کتاب آراء اهل المدینه الفاضله - حکیم فارابی.

۲ - فیثاغورس و عده‌ای از حکمای یونانی عملاً به تأسیس حکومت حکیمان اقدام می‌نمودند، برای بررسی بیشتر مراجعه شود به کتاب سیر حکمت در ایران و جهان از همین قلم.

حدودی حق صدق و حقیقی را ادا کرده، درباره یکی از همان مخالفان بنام ملا محمد طاهر قمی می‌نویسد که وی در اواخر عمر خود منتبه گردید و پیاده از قم به کاشان بدرخانه ملا محسن فیض رفت و ندا در داد که «یا محسن قد اتاک المسیء!» (ای احسانگر، گناهکار باستان تو آمده است) و فیض بیرون آمده و یکدیگر در آغوش گرفته و آشتی نموده‌اند.

وی در ذیل همین روایت می‌گوید که ملا محمد باقر مجلسی (که بسیار به صوفیه بدبین و بدگو بوده) درباره فیض، کمال احترام و اعتقاد را روا داشته زیرا در بسیاری از خصوصیات، از جمله اعتقاد و مشی عرفانی، با پدرش ملا محمد تقی مجلسی (مجلسی بزرگ) یکسان و همانند بوده است.

مقام فیض بسیار والاتر از آنستکه گفتیم و گفته‌اند و با این اندکها کتاب فضل او را نمی‌توان نگاهشت. چون یکی از جنبه‌های دل‌انگیز این فقیه و عارف، شعر و ذوقیات کلامی اوست نگاهی کوتاه به شعر او می‌اندازیم.

\*\*\*

یکی از ابعاد شخصیت و زندگی فیض شعر و شاعری اوست. نه آن شعری که از زبان، فراتر نباشد و از دل و جان مایه نگیرد، بلکه شعری که چون شعله شمع از عمق جان و سویدای دل بر آمده باشد. شعر فیض اگر چه در طراز شعرای نامدار و توانای آن زمان نیست و از جمله به پایه اشعار دوست و همکجاوه‌اش عبدالرزاق فیاض لاهیجی نمی‌رسد و حتی سبک ادبی آندو نیز متفاوت است، اما طرز غزلیات مولوی جلال الدین و عراقی و عرفای مانند آنها را دارد و شور و حرارتش بر اشعار معاصرین می‌چربد، و خود او نیز هنر خود را در عشق و مستی می‌داند و می‌گوید:

من و عشق و مستی عشق، بجز این هنر ندارم

بجز این هنر چه باشد که زخود خبر ندارم  
طبع او روان و شعر او زلال است و تصنع و هنر نمایی ظاهری ندارد. شعر برای او نه یک تکلف بلکه وسیله‌ای برای عقده‌گشایی درونی و بیرون ریختن اندوه، شوق، شیفتگی، شکوه و گاهی در راه مکالمه و مکاتبه با دوستان و برای بال دل گشودن و از دست غم و فشارهای دیگر رها شدن و رهیدن است. شعر فیض آئینه دل و باطن او و تاریخ زندگی و نمایشگر شخصیت اوست. اشعار او را - که مجموعه‌ای در غزلیات و قصاید و ابیات و قطعات است - در سه جلد گردآوری کرده‌اند.

شعر او هم دل‌انگیز و هم سوزناک است ولی مانند اشک، غبار غم از چهره شوننده و خواننده آن می‌شوید، و

همین در ارزیابی شعر شاعران، معیاری کافی و وافعی است. نکته سؤال انگیزی که در شعر وی هست پیروی او از سبک معروف به عراقی است در دورانی که سبک معروف به هندی همه جای ایران و هند را گرفته بوده و آواز آن گوشها را پر کرده و حتی دوست او فیاض نیز «هندیسرا» است، ولی فیض در آن غوغا که همه مسابقه در پیروی از آن سبک را دارند او براه عراق می‌رود و بجای ترکستان رو به کعبه دارد.

جا داشت که زندگی این مرد خدا و عارف و عالم بزرگ و از جمله اشعار او را بیش از این بررسی و پژوهش کنیم اما مجال اندک این فصل نمی‌گذارد و بر اهل فن است که کتابها درباره او بنویسند و اندکی از حقوق او را که برگردن دانشپژوهان است ادا نمایند.

و بفرجام، برای طراوت ذهن خوانندگان: این فصل را با غزلی از غزلهای او به پایان می‌بریم:

#### عشق

ما دیده اشکبار داریم در سینه دلی فکار داریم

تن را در عشق می‌گذازیم

جان بهر نثار یار داریم

بر آتش عشق او کسباییم

رو سرخ و درون زار داریم

چون شعله آتشیم در رقص

مستیم و هوای یار داریم

بسوئی چو زشهریار آمد

ما روی بدان دیار داریم

ما را با شهر نیست کاری

ما کار به شهریار داریم

ز آنروز که وعده لقا کرد

ما چشم در انتظار داریم

بر مقدم یار، لعل و گوهر

از دیده و دل نثار داریم

زاهد از عشق ننگ دارد

مانیز ز زهد عار داریم

بر درگه تو برای عزت

خود را چون فیض خوار داریم

\*\*\*

#### تألیفات

نوشتارهای علمی و ادبی که از دانشمند و ادیب باز می‌ماند فرزندان راستین او هستند. اگر چه فرزند را - بظاهر - بازماندگان تنی بشر می‌دانند زائیده حقیقی و فرزند راستین هر کس چیزی است که از ذهن و سویدای دل

انسان بوجود آمده و باقی مانده باشد.

نیز از علما و شهره‌ زمان بوده است. تولد او در رجب سال ۱۰۵۶ است و فیض در شعری ماده تاریخ آنرا «ولیدوم استفتاح» آورده است و در سال ۱۱۰۷ در قمصر کاشان در گذشته است.

از یکی از احفاد فیض نقل شده است که فیض دو پسر داشته است<sup>۴</sup> از اینرو ممکن است اشتباه دو اسم احمد و محمد ناشی از همین وحدت دو ردیف دوم و سوم بوده باشد.

دختران او را در کتب بنامهای ۱ - «علیه بانو» با کنیه ام‌الخیبر متولد سال ۱۰۳۷ در کاشان و در گذشته بسال ۱۰۷۹  
۲ - سکینه بانو با کنیه ام‌البر متولد سال ۱۰۴۲ در کاشان.  
۳ - سکینه با کنیه ام‌سلمه متولد بسال ۱۰۵۳ ذکر کرده‌اند.

\* \* \*

اساتید

فیض یکی از علمایی است که اساتید مبرز متعدد داشته که نام همه آنها در جایی نیامده ولی نام آنان آنها را که هر یک در جای خود قطبی بوده‌اند، بدین‌تقرار آورده‌اند:

۱ - پدرش مولامرتضی کاشانی معروف به شاه مرتضی.  
۲ - عمویش نورالدین محمد که یکی از محدثان زمان بوده و بذر نخستین حدیث را در ذهن برادرزاده‌اش کاشته است.  
۳ - صدرالمتألهین که هم شخصیت و هم معرفت او را شکل داده و او را به آن مرتبه که بود رسانیده است.

۴ - شیخ بهاء الدین عاملی در حدیث.

۵ - شیخ محمد نوه شهید ثانی در حدیث.

۶ - سید ماجد بحرانی در حدیث.

در سلسله مشایخ روایت وی علاوه بر رجال مذکور، نام میرداماد، مولا خلیل قزوینی (متوفی ۱۰۸۹) و مولا صالح مازندرانی (متوفی ۱۰۸۱) و حتی مولا محمد طاهر قمی (متوفی در ۱۰۹۸) نیز دیده می‌شود و پیداست که اجازه روایت - که حتی میان دوستان همپایه نیز رایج بوده - به استادی و علم آموزی ربطی ندارد.

چون بسبب فرصت اندک و توان کم به عمق شخصیت و منزلت او راهی نداشتیم، از سرجوش (فیض) خمخانه‌اش خطی برداشتیم تا رهاوردی و لو اندک آورده باشیم و تفصیل کلام و شناخت جامع الاطراف را به همت بلند پژوهشگران جوان می‌گذاریم.

\* \* \*

بر این اساس فیض یکی از دانشمندانی است پر فرزند واقعی، زیرا که فیوضات او بصورت کتاب و رساله و شرح و خلاصه بیش از یکصد جلد کتاب است و حتی تا یکصد و بیست و شش نیز بر شمرده شده است. برخی از کتب وی تخصصی و در فلسفه و کلام یا عرفان یا فقه و اصول و حدیث و تفسیر است و برخی عام و در خور مردم عوام؛ دسته‌ای بزبان عربی است و دسته‌ای دیگر بزبان فارسی تا همگان از آن بهره ببرند. گروهی از آثار او مفصل و گاهی در چندین مجلد است و برخی کوچک و رساله مانند.<sup>۱</sup>

کتب معروف و مبسوط او بدینگونه است: در فقه مفاتیح الشرایع، و در حدیث «وافی»، و در تفسیر صافی، و اصفی، و در فلسفه و عرفان، «عین الیقین» و «اصول المعارف» است، و در اخلاق «المحجة البیضاء» که همه بعربی است و در تمام دوره‌ها مورد توجه و علاقه علما و فضلا بوده است. از وی دیوان شعری شامل قصاید و غزل و رباعی نیز باقی مانده که در سه جلد بچاپ رسیده است. بخشی از کتب فیض گزیده‌هایی است از کتب و اشعار دیگران از جمله منتخب اشعار مثنوی و غزلهای مولوی جلال الدین قونوی و نیز منتخبی از کتاب فتوحات مکیه ابن عربی و از رسائل اخوان الصفا که میراث باطنیه و اسماعیلیه بوده است.

از تألیفات فیض علاوه بر شناخت روحیات و منش فیض، می‌توان به توجه و اهتمام او به حدیث و فرهنگ باز مانده از اهل بیت علیهم السلام پی برد. سیاهه کتب او را در کتب مربوطه می‌توان یافت.

\* \* \*

فرزندان

برای فیض شش فرزند نام برده شده که سه پسر و سه دختر بوده‌اند - و گویا همه از یک مادر - و نوادگان ملاصدرا می‌باشند. فرزندان پسر عبارتند از:

۱ - محمد ملقب به علم الهدی که آوازه فضل او در فقه و حدیث و حکمت و کلام و علوم رایج زمان حتی در زمان پدرش در کاشان و محافل علمی آندوران پیچیده و عالمی فاضل و اهل ادب و هنر دارای خطی زیبا و سلیقه زیباتر بوده است. تولد او را در ربیع الاول سال ۱۰۳۹ در قم نوشته‌اند و وفات او در جمادی الاول سال ۱۱۱۵ در کاشان است؛ تألیفات کتب بسیاری از خود باقی گذاشته است.<sup>۲</sup>

۲ - محمد ملقب به نور الهدی که وی نیز از علما و فضیلائی زمان و از فقها و محدثان نامدار شده. سال تولد او را صفر ۱۰۴۷ نوشته‌اند و تاریخ وفات او ملاحظه نشد.<sup>۳</sup>

۳ - احمد (و بقولی محمد) ملقب به معین الدین که او

۱ - مراجعه شود به الذریعه.

۲ - برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به مقدمه کتاب خود وی «معادن الحکمة» فی مکاتیب الأئمه.

۳ - مقدمه معادن الحکمة - ص ۱۶.

۴ - مقدمه وافی فیض - ج ۱ ص ۲۹.